



نخستین از بیانیه رهبر انقلاب به مناسبت گام دوم انقلاب اسلامی ایران
پرورش نهال امید، جهاد نخست جوانان

نهال امید

هیچ چیز مهم تر از امید برای یک ملت نیست



سومین شهید محراب، شهید آیت الله سید محمد علی آل هاشم:
رسانه ها باید عامل نشر نشاط و امید باشند

قیمت: ۱۰ هزار تومان

چهار صفحه

سال دهم، شماره ۲۸۲

پنجشنبه ۲۳ بهمن ماه سال ۱۴۰۴

هفته نامه فرهنگی اجتماعی



پرچم الله اکبر تغییر ناپذیر است

حضور باشکوه مردم در ۲۲ بهمن، بار دیگر همه محاسبات اتاق‌های فکر غرب را به هم ریخت؛ همان محاسباتی که هر سال از «فاصله مردم و انقلاب» می‌گویند و هر سال با خیابان‌های مملو از جمعیت، نقش بر آب می‌شوند.

۲۲ بهمن، فقط سالگرد یک پیروزی تاریخی نیست؛ تجدید بیعت یک ملت است با آرمان‌هایی که با خون شهدا آبیاری شد. در این روز، پرچم «الله اکبر» نه تنها بر فراز خیابان‌ها، که بر فراز معادلات سیاسی منطقه برافراشته می‌شود؛ پیامی صریح به آنان که خیال می‌کنند می‌توان هویت ایرانی را در ویتترین‌های خارجی بازتعریف کرد.

سعید ایریلوزادیان

قرار می‌دهد که سال‌هاست در صف دشمنی با ملت ایران ایستاده‌اند. این نه بازگشت به تاریخ، که پاک کردن صورت مسئله هویت است؛ نه وطن دوستی، که واگذاری عزت ملی. و درست در مقابل این صحنه‌های تصنعی، راهپیمایی ۲۲ بهمن ایستاده است؛ صحنه‌ای واقعی، مردمی و خودجوش. میلیون‌ها ایرانی، از نسل‌های مختلف، با یک پیام روشن: این پرچم تغییر ناپذیر است.



نهال امید: در روزگاری که عده‌ای در سالن‌های بی‌هویت آن سوی مرزها، پرچم ایران را به زیر سایه بیگانگان می‌برند و نام وطن را خرج پروژه‌های شکست‌خورده سیاسی می‌کنند، ایران واقعی در خیابان‌ها ایستاده است؛ با مردمی که پرچم سهرنگ مزین به «الله اکبر» را نه برای عکس و همایش، بلکه برای ایمان، استقلال و عزت برافراشته‌اند؛ پرچمی که حاصل خون شهدا، رأی ملت و ایستادگی تاریخی یک تمدن است و هرگز با سناریوهای وارداتی و نمایش‌های اجاره‌ای تغییر نخواهد کرد.

پرچم جمهوری اسلامی ایران، یک تکه پارچه نیست؛ تاریخ فشرده یک ملت است. سبزی‌اش روایت ایمان، سفیدی‌اش نشانه صداقت و صلح، و سرخی‌اش گواه خون‌هایی است که برای استقلال این سرزمین بر زمین ریخته شد. «الله اکبر»ی که بر تار و پود این پرچم نقش بسته، امضای مردم ایران پای انتخابی آگاهانه است؛ انتخابی که نه با فشار تغییر می‌کند و نه با تبلیغات وارونه می‌شود.

آن سوی ماجرا، تصویرهایی قرار دارد که بیش از هر تحلیل سیاسی، حقیقت را عریان می‌کند؛ پرچمی که هویت تاریخی ایران را به حاشیه می‌راند و زیر سایه دولت‌ها و نمادهایی

رفراندوم خیابانی علیه پهلوی

نهال امید: تحولات ماه‌های اخیر نشان می‌دهد پروژه «آلترناتیوسازی» برای رضا پهلوی، وارد فاز نهایی و پریسک خود شده است؛ فازی که در آن، وابستگی امنیتی به دشمن خارجی دیگر پنهان نمی‌شود، بلکه علنی و مطالبه‌محور مطرح می‌گردد. درخواست برای حمله رژیم صهیونیستی به ایران، نه یک خطای محاسباتی، بلکه خروجی طبیعی یک سناریوی شکست‌خورده است که از ابتدا بر «فشار بیرونی» و «بی‌ثبات‌سازی درونی» بنا شده بود.

در ادبیات امنیت ملی، چنین کنش‌هایی ذیل مفهوم «آدرس دهی عملیاتی به دشمن» تعریف می‌شود؛ جایی که یک بازیگر سیاسی فاقد پایگاه اجتماعی، تلاش می‌کند خلأ مشروعیت خود را با مداخله قدرت‌های متخاصم جبران کند. این همان نقطه‌ای است که پروژه سلطنت‌طلبی از یک جریان رسانه‌ای، به پیوست جنگ ترکیبی دشمن تبدیل می‌شود.

نکته قابل تأمل آن‌که حتی در میان منتقدان ساختار سیاسی کشور نیز، این واقعیت قابل انکار نیست. هوشنگ امیراحمدی صراحتاً تأکید می‌کند که رضا پهلوی فاقد توان سیاسی، برنامه حکمرانی و سرمایه اجتماعی است و «تنها مزیتش، انتساب خانوادگی» است. این ارزیابی، از منظر تحلیلی، به معنای فقدان هرگونه ظرفیت بومی برای رهبری یک تغییر سیاسی است؛ خلأیی که ناگزیر با اتکای خارجی پر می‌شود.

در مقابل این سناریو، میدان واقعی سیاست ایران تصویر کاملاً متفاوتی را مخابره کرد. حضور میلیونی مردم در راهپیمایی ۲۲ بهمن امسال، از نگاه ناظران امنیتی و اجتماعی، صرفاً یک آیین سالگرد نبود؛ بلکه یک «رفراندوم خیابانی» تمام‌عیار بود. رفراندومی بدون مهندسی رسانه‌ای، بدون اتاق فکر خارجی و بدون واسطه‌های سیاسی.

این حضور گسترده، حامل چند پیام راهبردی روشن بود: - رد قاطع هرگونه مداخله خارجی در معادلات داخلی ایران - نه گفتن به سلطنت موروثی و پروژه‌های تاریخ‌مصرف‌گذاشته - و بی‌اعتبارسازی جریان‌هایی که در بزنگاه، امنیت ملی را وجه‌المعامله قدرت‌طلبی شخصی می‌کنند

از منظر امنیت اجتماعی، ۲۲ بهمن امسال نشان داد که وحدت ملی همچنان مؤلفه پنهان اما تعیین‌کننده قدرت ایران است؛ مؤلفه‌ای که نه با تحریم فرسوده می‌شود و نه با جنگ روانی فرو می‌ریزد. این همان نقطه‌ای است که دشمن در آن شکست می‌خورد و اپوزیسیون وابسته، دچار فروپاشی روایت می‌شود.

در نهایت، رفراندوم برگزار شد؛ نه با صندوق، بلکه با حضور؛ و نتیجه روشن بود: ملت ایران، پهلوی و حامیان خارجی‌اش را از معادله آینده حذف کرده است. سعید ایریلوزادیان

تحریریه هفته‌نامه نهال امید

آماده دریافت و انتشار سوژه‌های فرهنگی و اجتماعی، یادداشت‌ها، گزارش‌ها و مقالات و تحلیل‌های سیاسی شما مخاطبان گرامی می‌باشد.

خیانت فراموش نشدنی رژیم پهلوی!

باشد.

از منظر منتقدان، این اقدام پیامدهای متعددی به همراه داشت. نخست، تضعیف جایگاه ژئوپلیتیکی ایران در خلیج فارس؛ منطقه‌ای که همواره یکی از مهم‌ترین کانون‌های راهبردی کشور بوده است. بحرین به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود، در میانه آبراه‌های حیاتی و در نزدیکی سواحل جنوبی ایران قرار دارد و می‌توانست عمق استراتژیک بیشتری برای کشور ایجاد کند.

دوم، پیامدهای هویتی و تاریخی این جدایی است. برای بخشی از جامعه، واگذاری بحرین به مثابه چشم‌پوشی از بخشی از میراث تاریخی ایران تلقی شد؛ تصمیمی که در ذهنیت عمومی به عنوان نمادی از وابستگی بیش از حد سیاست خارجی وقت به قدرت‌های غربی تعبیر می‌شود. این برداشت، در سال‌های پس از انقلاب نیز در ادبیات سیاسی و تاریخی کشور بازتاب گسترده‌ای یافته است.

سوم، آثار منطقه‌ای این تصمیم بود. برخی تحلیلگران بر این باورند که پذیرش استقلال بحرین، گرچه در کوتاه‌مدت موجب کاهش تنش با برخی کشورهای عربی و همسویی با سیاست‌های بریتانیا شد، اما در بلندمدت نتوانست جایگاه منطقه‌ای ایران را تثبیت کند و حتی این پیام را به بازیگران منطقه‌ای مخابره کرد که تهران در برابر فشارهای بین‌المللی انعطاف‌پذیر است.

واگذاری بحرین همچنان یکی از نقاط عطف سیاست خارجی در دوره پهلوی باقی مانده است؛ رخدادی که نه تنها در چارچوب یک تصمیم دیپلماتیک، بلکه در بستر هویت ملی، حافظه تاریخی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی منطقه قابل تأمل و تحلیل است. بازخوانی این تجربه، بیش از آنکه صرفاً مرور گذشته باشد، می‌تواند به فهم دقیق تر اهمیت انسجام ملی، شفافیت در تصمیمات کلان و صیانت از منافع بلندمدت کشور در معادلات پیچیده منطقه‌ای یاری رساند.

مرتضی شفیعی



نهال امید: واگذاری بحرین در سال‌های پایانی دهه ۱۳۴۰ را می‌توان یکی از مناقشه‌برانگیزترین تصمیمات سیاست خارجی در دوره پهلوی دوم دانست؛ تصمیمی که همچنان در حافظه تاریخی ایرانیان به عنوان نمادی از خیانت رژیم پهلوی، عقب‌نشینی ژئوپلیتیکی و چشم‌پوشی از بخشی از قلمرو تاریخی کشور محل بحث و نقد است.

بحرین تا پیش از قرن بیستم، در اسناد رسمی و تقسیمات کشوری ایران، بخشی از قلمرو ایران به شمار می‌رفت و حتی در دوره‌هایی به عنوان استان چهاردهم شناخته می‌شد. با این حال، نفوذ و حضور گسترده بریتانیا در خلیج فارس از قرن نوزدهم، عملاً اداره این منطقه را از دست ایران خارج کرد. در دوره پهلوی دوم، با اعلام خروج بریتانیا از «شرق سوئز» و تحولات ژئوپلیتیکی منطقه، موضوع تعیین تکلیف بحرین وارد مرحله تازه‌ای شد.

در سال ۱۳۴۹، حکومت پهلوی با ارجاع موضوع به سازمان ملل متحد و پذیرش نظرسنجی تحت نظارت این نهاد، مسیر جدایی بحرین را هموار کرد. نتیجه این فرآیند، اعلام استقلال بحرین در سال ۱۳۵۰ و شناسایی رسمی آن از سوی ایران بود. منتقدان این تصمیم معتقدند که حکومت وقت، بدون برگزاری همه‌پرسی در داخل ایران و بدون جلب نظر افکار عمومی، از حقی تاریخی صرف نظر کرد؛ حقی که می‌توانست در معادلات منطقه‌ای و راهبردی کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته

اعتراف تلخ وزیر پهلوی

«برنج خوردن پیش از دوره پهلوی اساساً متعلق به یک طبقه خاص و محدود بود و در دوره پهلوی هم به سختی وارد سفره عموم مردم شد. آنچه در دهه ۵۰ به عنوان نشانه رفاه معرفی می‌شود، مانند سفرهای خارجی یا ماشین‌های لوکس، عمدتاً خروجی درآمدهای نفتی و مصرف‌نمایشی طبقه وابسته به قدرت بود و ربطی به رفاه واقعی و پایدار مردم نداشت.»

به گفته کارشناسان، تمرکز رژیم پهلوی بر رشد وابسته به نفت، مصرف‌گرایی و نابرابری شدید طبقاتی باعث شد بخش بزرگی از جامعه از حداقل‌های معیشتی محروم بماند؛ واقعیتی که اعترافات مستقیم مقامات آن دوره، از جمله وزیر اقتصاد، آن را تأیید می‌کند.

این سخنان، امروز بیش از هر زمان دیگری، پرده از شکاف عمیق میان تبلیغات رسمی و واقعیت زندگی مردم در دوران پهلوی برمی‌دارد؛ شکافی که هنوز در روایت‌های تاریخی تحریف‌شده نادیده گرفته می‌شود.

سعید ایریلوزادیان

نهال امید: در میان روایت‌های بزرگ‌شده از «دوران طلایی» پهلوی، برخی اظهارات مقامات ارشد آن دوره، تصویری متفاوت و واقع‌گرایانه از سطح معیشت مردم ایران ارائه می‌دهد؛ تصویری که با ادعاهای امروز جریان‌های تظهِیرکننده پهلوی فاصله‌ای معنادار دارد.

بر اساس اسناد و نقل‌قول‌های تاریخی، دکتر علی‌نقی عالیخانی وزیر اقتصاد محمدرضا پهلوی، در یکی از سخنرانی‌های عمومی خود صراحتاً اعلام می‌کند: «هدف ما این است که ملت ایران بتواند هفته‌ای یک روز برنج بخورد.»

این اظهارنظر، که از زبان بالاترین مقام اقتصادی دولت پهلوی بیان شده، نشان می‌دهد سطح انتظار و برنامه‌ریزی اقتصادی رژیم پهلوی برای اکثریت جامعه، حتی در خوش‌بینانه‌ترین حالت، تأمین حداقلی‌ترین نیازهای غذایی بوده است؛ موضوعی که با روایت «رفاه فراگیر» همخوانی ندارد.

برزین جعفرتاش، نویسنده کتاب «سلطانیزم علیه بوروکراسی» در همین زمینه تأکید می‌کند:

پشت پرده ابتدال پهلوی

بازیگر باشد، «کالا» بود.

چند ماه پیش تر، هاله، دیگر بازیگر زن آن دوره، در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۵۱ در روزنامه کیهان صریح تر سخن گفت:

«کسی به زن اهمیت نمی دهد و زنان ناگزیرند به پشتوانه مسائل جنسی به سینما بیایند و باقی بمانند.»

این اعتراف، مهر پایانی است بر افسانه «آزادی زن» در سینمای پهلوی. آزادی ای که در عمل، چیزی جز اجبار به تن دادن به ابتدال نبود.

واقعیت این است که سینمای پهلوی، نه تنها مدافع حقوق زن نبود، بلکه یکی از مهم ترین ابزارهای تحقیر و استثمار زن به شمار می رفت. زن اگر می خواست دیده شود، باید در چارچوب نگاه شهوت زده و مردسالارانه سینماگران حرکت می کرد؛ و اگر نمی خواست، حذف می شد.

امروز، تلاش برای تطهیر آن سینما و ارائه تصویری رمانتیک از «دوران طلایی قبل از انقلاب»، تحریف آشکار تاریخ است. اسناد مطبوعاتی همان دوران، بی واسطه و بی نیاز از تفسیر، می گویند:

زن در سینمای پهلوی، صاحب کرامت نبود؛ ابزار بود.

سعید ایریلوزادیان

نهال امید: هر بار که نوستالژی سازان دوران پهلوی از «سینمای آزاد» و «هنر پیشرفته» آن روزگار سخن می گویند، یک سؤال ساده همه این بزرگاری ها را فرو می ریزد: جایگاه زن در آن سینما کجا بود؟

پاسخ را نه منتقدان امروز، بلکه خود بازیگران زن همان دوره داده اند؛ اعترافات که در مطبوعات رسمی رژیم پهلوی منتشر شده و امروز به مثابه سند، سینمای فارسی را رسوا می کند.

سینمای موسوم به «فارسی» در دهه های پایانی پهلوی، زن را نه به عنوان انسان، هنرمند یا صاحب هویت، بلکه به عنوان ابزار فروش و تحریک می دید. نگاهی که آن قدر عریان و بی پرده بود که حتی صدای زنان درون این سینما هم درآمد.

ژاله سام، بازیگر زن سینمای پیش از انقلاب، در گفت و گویی با روزنامه کیهان در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۲ از واقعیت برمی دارد و می گوید:

«سینماگر، زن را به عنوان وسیله تلقی می کند و زن نمی تواند در سینما از وسیله جنسی بودن به دور باشد.»

این جمله، یک تحلیل بیرونی نیست؛ اقرار از دل همان سیستم فاسد است. سینمایی که زن در آن، پیش از آن که

وقتی خاک را بخشیدند

نهال امید: برخی نام ها در تاریخ، فقط یک اسم نیستند؛ هشدارند. نام رضاخان، در حافظه ژئوپلیتیکی ایران، یادآور دوره ای است که خاک، حاکمیت و عمق راهبردی کشور، نه در جنگ، بلکه با امضا و گذار شد. واگذاری آزارات، یکی از همان لحظه های سیاه است؛ لحظه ای که ایران، بدون شلیک حتی یک گلوله، بخشی از قدرت جغرافیایی خود را دودستی تقدیم کرد.

آزارات؛ کوهی که فروخته شد، نه فتح

آزارات صرفاً یک ارتفاع مرزی نبود؛ گره ژئوپلیتیکی اتصال ایران به قفقاز و آناتولی بود. اما دولت رضاخان، اسیر توهم «ثبات از مسیر عقب نشینی»، این نقطه راهبردی را قربانی سیاست رضایت سازی برای همسایگان و حامیان خارجی کرد.

به گفته دکتر حسین دهقانی، کارشناس ژئوپولیتیک قفقاز:

«واگذاری آزارات، یک تصمیم مرزی نبود؛ یک پیام بود. پیامی به بازیگران منطقه ای که ایران آن دوره، اراده ایستادن بر منافع راهبردی خود را ندارد.»

سعدآباد؛ قرارداد صلح یا سند تسلیم؟

قرارداد سعدآباد، سال هاست با واژه هایی چون «همکاری منطقه ای» بزرگ شده، اما واقعیت تلخ است: سعدآباد، قرارداد تثبیت انفعال ایران بود. قراردادی که در آن، ایران امتیاز داد، بی آنکه موازنه قدرتی خلق کند.

دکتر محمدرضا حاتمی، استاد ژئوپولیتیک دانشگاه شهید بهشتی، صریح می گوید:

«سعدآباد، نه تنها امنیت نیاورد، بلکه ایران را از بازیگر مؤثر قفقاز به کشوری حاشیه نشین تبدیل کرد. این قرارداد، آغاز فرسایش تدریجی عمق استراتژیک ایران بود.»

زنگزور؛ همان سناریو، با بازیگران جدید



نهال امید: نفرت مردم آذربایجان، به ویژه تبریز، نسبت به رژیم پهلوی را نمی توان به هیجان های زودگذر یا منازعات سیاسی مقطعی تقلیل داد. این پدیده برآمده از روندی تاریخی و انباشته است که در بستر آن رژیم منحوس و ساختارهای ضدبشری اش شکل گرفت و از خلال تجربه های سیاسی، فرهنگی و امنیتی، به عنصری پایدار در حافظه جمعی منطقه بدل شد.

آذربایجان، به عنوان یکی از کانون های مؤثر ایران مدرن، در بزنگاه های تعیین کننده نقشی بنیادین ایفا کرده بود؛ با این حال، تمرکز ساختاری قدرت و انتقال نظام مند تصمیم سازی به مرکز، آن را به تدریج از مشارکت واقعی در نظم سیاسی کنار نهاد و احساسی مداوم از حذف شدگی پدید آورد.

این حذف سیاسی با سیاست های فاشیستی فرهنگی رژیم پهلوی هم افزا شد. پروژه های همگن سازی، از طریق حذف زبان ترکی آذربایجانی از نظام آموزشی و محدودسازی آن در حوزه عمومی، مقابله با آئین های مذهبی، فرهنگ فولکلور و بی توجهی به آداب و رسوم اقوام ایرانی به ویژه در منطقه آذربایجان به طرد نمادین یک هویت تاریخی انجامید. برای بخش قابل توجهی از جامعه آذربایجان، این روند نه تجلی نوسازی، بلکه انکار به رسمیت شناسی بود؛ انکاری که شکاف فرهنگی را به بی اعتمادی سیاسی بدل کرد.

این بی اعتمادی در جریان حوادث سیاسی دهه ۳۰ به نقطه ای اوج و قاطع خود رسید، به گونه ای که شیوه ای اعمال قدرت دولت مرکزی در حافظه تاریخی منطقه تثبیت و هیچ گاه فراموش نخواهد شد. منطق اقتدار عریان، اعدام، تبعید و پاکسازی؛ تصویری از دولت مرکزی آن دوران بر اذهان مردم منطقه آذربایجان بر جای گذاشت که بر قهر استوار بود، نه ادغام و مصالحه؛ تصویری که حتی در میان مخالفان آن رژیم نیز احساس تحقیر جمعی را بازتولید کرد.

اوج تنفر مردم تبریز را می توان در قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم این شهر نسبت به عمال رژیم پهلوی مشاهده کرد؛ متأسفانه در آن دوران نگاه امنیتی به آذربایجان موجب شده بود تا منطقه غالباً به مثابه «مسأله» مطرح شود، نه بخشی برابر از پیکره سیاسی.

محدودسازی کنش مدنی و فرسایش اعتماد متقابل، به شکل گیری احساسی پایدار از شهروندی نابرابر انجامید؛ احساسی که با تمرکزگرایی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و توسعه نامتوازن ابعاد ساختاری یافت و تصور کنار گذاشته شدن از توزیع عادلانه ثروت و امکانات ملی را تقویت کرد.

حقیقت آن است که نفرت مردم آذربایجان به ویژه تبریزی ها نسبت به رژیم پهلوی نه محصول یک رویداد منفرد، بلکه حاصل تلاقی حذف هویتی، اقتدار سیاسی، امنیتی سازی و تمرکزگرایی ساختاری بود؛ ترکیبی که به تدریج به بیگانگی پایدار با دولت انجامید و به عنوان بخشی از حافظه تاریخی منطقه تداوم یافت.

مرتضی شفیع

سعید ایریلوزادیان

مدیرعامل شرکت گاز استان آذربایجان شرقی خبر داد؛ حرکت راهبردی در توانمندسازی نیروی انسانی

نهاد امید: مدیرعامل شرکت گاز استان آذربایجان شرقی با اعلام اینکه آموزش زیربنای توسعه پایدار در این شرکت است، گفت: امسال حرکت راهبردی در توانمندسازی نیروی انسانی با برگزاری بیش از ۱۱۱ هزار نفرساعت دوره آموزشی تحقق یافته است.



سال جاری، تعداد ۱۷۱ دوره آموزشی در حوزه‌های فنی، ایمنی و مدیریتی برگزار شده که حاصل آن تحقق بیش از ۱۱۱ هزار نفرساعت آموزش برای کارکنان بوده و سرانه آموزش هر نفر به ۶۸ ساعت رسیده است.

وی خاطرنشان کرد: استمرار سرمایه‌گذاری هدفمند در آموزش، ضامن ارتقای عملکرد سازمانی، افزایش رضایت ذی‌نفعان و حرکت در مسیر توسعه پایدار صنعت گاز خواهد بود.

گفتنی است در این مراسم از ۱۱ نفر استاد و مدرس شرکت گاز که بیشترین رضایت شرکت‌کنندگان در دوره‌ها را جلب کرده و ۱۰ نفر از کارکنان و رابطان برتر در حوزه آموزش تقدیر شده است. امسال حرکت راهبردی در توانمندسازی نیروی انسانی با برگزاری بیش از ۱۱۱ هزار نفرساعت دوره آموزشی تحقق یافته است.

نهاد امید: فیروز خدائی به بهانه گرامیداشت روز جهانی آموزش و در مراسم تقدیر از اساتید و کارکنان برتر آموزشی این شرکت گفت: آموزش عامل اصلی ارتقای ایمنی، بهره‌وری و مسئولیت‌پذیری در سازمان است و نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق اهداف برنامه‌ریزی‌شده شرکت دارد.

مدیرعامل شرکت گاز استان آذربایجان شرقی با تأکید بر اهمیت یادگیری مستمر در صنعت گاز گفت: امروز شرکت گاز استان به‌خوبی به نقش حیاتی آموزش در تأمین پایدار انرژی و دستیابی به استانداردهای بالای ایمنی واقف است و نیروی انسانی را مهم‌ترین سرمایه خود می‌داند، از این رو آموزش این سرمایه‌ای ارزشمند، یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است.

خدائی با اشاره به عملکرد آموزشی این شرکت افزود: در

توصیه‌های ایمنی را جدی بگیرید

با ۲ درجه کم‌تر؛ همه برنده ایم

هوادار انرژی



واردات پزشک؛ ننگ پهلوی

بحران را حل نکرد؛ آن را مزمن‌تر کرد. از سوی دیگر، این سیاست در دل یک **نظام طبقاتی سلامت اجرا می‌شود. بیمارستان‌های مجهز و پزشکان خاص، سهم طبقات مرفه و پایتخت‌نشینان بود و روستاها و حاشیه شهرها، قربانیان خاموش سیاست‌های نمایشی پهلوی. پزشک وارداتی، نه قرار بود بماند، نه ریشه بدواند و نه دانشی منتقل کند؛ آمده بود تا آمار را پر کند و ویتترین («مدرن‌سازی») رژیم را بزرگ نماید.

این همه در حالی بود که همان حکومت، میلیاردها دلار درآمد نفتی در اختیار داشت؛ اما اولویت، نه سلامت مردم، بلکه تثبیت قدرت، وابستگی سیاسی و نمایش ظاهری توسعه بود. **وقتی حکومت به ملت خود اعتماد ندارد، طبیعی است که پزشک هم وارد کند.

پیروزی انقلاب اسلامی، نقطه پایان این مسیر تحقیرآمیز بود. اسناد وزارت بهداشت پس از سال ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که با گسترش دانشکده‌های پزشکی، بومی‌سازی آموزش، اعزام پزشک به مناطق محروم و تکیه بر خودباوری ملی، ایران در کمتر از چند دهه به خودکفایی در تربیت پزشک رسید؛ مسیری که امروز کشور را به یکی از قطب‌های علمی و درمانی منطقه تبدیل کرده است. سعید ایریلوزادیان

نشان می‌دهد تصمیم‌گیران پهلوی، به جای افزایش ظرفیت دانشکده‌های پزشکی و تربیت پزشک ایرانی، ساده‌ترین و پرزرق‌وبرق‌ترین راه را انتخاب کردند: استخدام پزشکان خارجی، عمدتاً از هندوستان، با قراردادهای کوتاه‌مدت و هزینه‌های ارزی.

این در حالی است که طبق گزارش کمیسیون آموزش مجلس شورای ملی در سال ۱۳۵۲، امکان افزایش پذیرش دانشجوی پزشکی وجود داشت، اما «برنامه‌ریزی لازم انجام نشد». این «انجام نشدن»، نه یک غفلت ساده، بلکه نتیجه مستقیم بی‌اعتمادی ساختاری رژیم پهلوی به نیروی انسانی ایرانی بود.

حتی رسانه‌های رسمی همان دوران نیز ناچار به اعتراف شدند. مرور آرشیو روزنامه‌های اطلاعات و کیهان در اوایل دهه ۵۰، مملو از گزارش‌هایی است که به نارضایتی مردم از پزشکان خارجی، مشکلات زبانی، ناآشنایی با فرهنگ بومی و ترک مناطق محروم بلافاصله پس از پایان قرارداد اشاره می‌کند. در یکی از این گزارش‌ها، یک مقام محلی با صراحت می‌گوید:

«پزشک خارجی می‌رود و ما دوباره بدون پزشک می‌مانیم.» این جمله کوتاه، خلاصه تمام حقیقت است: واردات پزشک،

نهاد امید: هیچ نشانه‌ای گویاتر از این نیست که یک حکومت، برای درمان مردمش دست‌نیاز به بیگانه دراز کند. واردات پزشک از هندوستان در دوران پهلوی تنها یک تصمیم‌گذاری یک‌راه‌حل موقت نبود؛ این اقدام، سند عریان درماندگی یک رژیم وابسته و نماد تحقیر ملتی بود که توان تربیت پزشک داشت اما اجازه رشد به آن داده نمی‌شد.

اسناد رسمی وزارت بهداشتی در دهه ۱۳۴۰ و گزارش‌های ثبت‌شده در سازمان برنامه و بودجه وقت، به روشنی از بحرانی پرده برمی‌دارند که محصول سوءمدیریت و نگاه وابسته رژیم پهلوی بود. در گزارش «وضعیت بهداشت و درمان کشور» (۱۳۴۷) صراحتاً آمده است که سرانه پزشک در ایران به مراتب پایین‌تر از حداقل استانداردهای جهانی است و توزیع همان تعداد اندک پزشک نیز به شدت ناعادلانه است؛ تمرکز در چند شهر خاص و رهاشدگی کامل روستاها و مناطق محروم.

اما پرسش اساسی اینجاست: چرا پهلوی به جای درمان ریشه‌ای بحران، به مسکن وارداتی پناه برد؟ پاسخ را باید در مکاتبات داخلی دولت وقت جست‌وجو کرد. نامه‌های ردوبدل‌شده میان وزارت بهداشت و سازمان برنامه، که امروز در آرشیوهای رسمی کشور موجود است،